

دوران اولیه غلات شیعه

نویسنده: آر. پی. باکلی*

مترجم: دکتر محمد افضلی*

تاریخ‌نگاری جنبش‌های سیاسی - مذهبی، اغلب با دشواری‌های زیادی همراه است. اما در مورد شیعه متقدم، بسیاری از این دشواری‌ها، از وجود اشکال کمابیش یک‌پارچه شیعه متأخر، نشأت می‌گیرد. مؤلفه‌های گوناگونی از تفکر شیعه متقدم، دچار یک روند صورت‌بندی مجدد، انتخاب و یک‌پارچگی شد و مذهب شیعه، جنبه نظریه‌ای صوری خود را یافت. ایمانیسم، مهم‌ترین شکل تشیع از نظر بزرگی، در اواخر قرن سوم/نهم ۴/۲۶۰-۸۷۳، پس از غیبت امام دوازدهم، امام محمد منتظر، به وجود آمد. دست‌رسی تاریخ‌نگاران به دوران خاکستری بی‌اعتمادی، که با قبل از آن دوره در ارتباط است، باید بیشتر از طریق نویسندگان شیعه دوره‌های بعد به دست آمده باشد که وقایع گذشته و صورت‌بندی نظریه‌ها را یا پیش‌گام وضعیت کنونی می‌دانستند یا در تضاد با آن. نویسندگان شیعه با انگیزه‌های غیرمغرضانه و دانش‌مندان مطالب نمی‌نوشتند، بلکه به منظور تعلیم و تحکیم عقایدشان در میان افراد، این کار را می‌کردند. آنها علاقه چندانی به پیشینه‌های دقیق تاریخی نداشتند.

* از دانشگاه Heriot Watt.

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم.

مشکلات مربوط به مطالعه آن چه غلات شیعه خوانده می‌شود، بیشتر است و با تلاش امامیه در لکه‌دار کردن، بدنام کردن و در نهایت قطع رابطه با آنها، این مشکلات بیشتر هم می‌شود.

منابع اولیه اطلاعات، به گروه‌های غلات، سنت ملل و نحل، اسلامی (فرق)، فرهنگ اعلام راویان حدیث شیعه (رجال)، و تا حدودی، آثار تاریخی (تاریخ) مربوط است.

بررسی تحلیلی منابع: غلات در فرق، رجال و تاریخ

فرق

آثار فرق، تاکنون مهم‌ترین منبع اطلاعات راجع به غلات به شمار می‌رود. سنت ملل و نحل اسلامی، در آغاز پیدایش خود، سنتی شیعی بود که سه تن از نخستین محققان آن، شیعیانی چون هشام بن الحکم (متوفی ۸۱۴/۱۹۹)، یونس بن عبدالرحمن (متوفی ۸۲۳/۲۰۸) و ابو عیسی الوراق (متوفی بعد از ۸۶۱/۲۴۷) هستند. این افراد بعدها منابع آثار کسانی چون حسن بن موسی نوبختی امامی (متوفی بین سال‌های ۳۰۰ و ۳۱۰ / ۹۱۲ و ۹۲۲) و محدث بزرگ شیعه سعد بن عبدالله قمی (متوفی ۹۱۳/۳۰۱) قرار گرفتند که هنوز هم این آثار موجودند.

اطلاعات موجود در این آثار شیعه، بر حسب اولاد علی بن ابی طالب مرتب شده‌اند و غلات از آن جدا گشته‌اند و از آنها انتقاد شده است. بازتاب این گونه ترتیب‌بندی را در *فرق الشیعه* نوبختی می‌توان دید که هیچ بخش خاصی از آن به غلات اختصاص داده نشده است. مطالب آن، با عناوین خاصی طبقه‌بندی گشته و فرق مختلف در این بخش‌ها جای داده شده‌اند.^۱ برای مثال، برخی از فصول این کتاب که نوبختی در سرفصل‌های آن به غلات اشاره دارد، از این قرارند:

۱. مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری (قاهره ۱۹۱۹) به همین ترتیب با توجه به موضوع مرتب شده، و فرقه‌ها با این عناوین، با دیدگاه‌های خاص خود آورده شده‌اند.

- چگونه این گروه‌ها پس از مرگ عثمان بن عفان جدا شده‌اند؛
- آنان که از امامت عبدالله بن معاویه حمایت می‌کردند؛
- نظریه تناسخ و رجعت؛
- اختلاف آنها بر سر علم امام.

بعدها فرق بین الفرق عالم سنی عبدالقادر بن طاهر بغدادی، (متوفی ۴۳۰/۱۰۳۸)، نخستین اثری بود که در آن، خود فرقه‌ها مبنای ترتیب‌بندی سنت ملل و نحل قرار گرفتند. در اثر بغدادی و آثار بعدی، فرقه‌ها در مرکز توجه قرار گرفته و بر اساس تشابه نظریه‌های مورد ادعایشان، دسته‌بندی شده‌اند.

اما ساختار این سنت هر چه بوده، دیدگاه مشخص نویسندگان ملل و نحل، تحلیل و اظهار نظر بی‌طرفانه را اجازه نمی‌داده است. نکته مهم این‌که شاهدان نیز بی‌طرف نبودند و نویسندگان ملل و نحل، چه شیعه چه سنی، اساساً در پی تشریح مواضع کلامی و نحله فکری خود بودند. آنها به طور غیرمستقیم و با مقایسه تفسیر خود از اسلام، با تفاسیر دیگری که با آن مخالف بودند، این کار را انجام می‌دادند. این امر، آنان را ترغیب می‌کرد تا به شماتت کسانی پردازند که به نظر آنها ملحد بودند، و عقایدی را به آنها نسبت دهند که شاید آنها هرگز اعتقادی بدانها نداشتند. این امر هم‌چنین باعث می‌شد تا آنها اعتقاد گروهی را که ملحد می‌دانستند، تا حد امکان منفی تعبیر کنند، به طوری که آن‌قدر نزد دیگران منفور شوند تا مقلدان احتمالی آنها را بدین صورت منصرف سازند. بغدادی که بیشترین تمایل را به آوردن فرق در جای خودشان دارد، در وهله نخست علاقه‌مند است تا افکار آنان را رد نماید و تحقیر کند. وضعیت در مورد گروه‌هایی که بغدادی داخل امت اسلام می‌داند، و هم‌چنین گروه‌هایی هم که خارج از آن محسوب می‌شوند همین‌گونه است. هم‌چنین در صحبت از فرقه‌های بدعت‌گذار، علی بن احمد ابن حزم (متوفی ۴۵۹/۱۰۶۴) در کتاب *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، دلایل ذیل را برای اثرش ذکر می‌کند: «بگذارید آغاز کنیم.... و به توصیف عقاید منفور آنها پردازیم تا مگر این اثر بر

هر خواننده روشن کند که آنها غرق اشتباه و بطلاند تا آنانی را که اراده‌ی خداوند بر هدایتشان بوده است، از الحاق و یا ادامه‌ی پیروی از آنان بازدارد.^۱ هم‌چنین این حقیقت که سنت ملل و نحل، اغلب طبق تعدادی پیش‌فرض عمل می‌کرده که اثر بدی بر روایات گذاشته، در ارزیابی فرقه‌گرایی، مسأله‌ساز است. یکی از این روایات به تعداد فرق در اسلام اشاره دارد. طبق حدیثی متواتر، پیامبر اسلام فرمودند: «اسلام در نهایت به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شود که همه جز یکی، محکوم به فنا هستند». این روایت، تأثیر عمیقی بر ساختار کتاب‌های فرق داشته است. بغدادی در ابتدای اثرش این ۷۳ فرقه را می‌آورد و مطالب خود را طبق این عدد تفسیر می‌کند. *مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری* (متوفی ۹۴۱/۳۳۰) و *الملل و النحل* محمدبن عبدالکریم شهرستانی هم به این حدیث، به منزله یک مفهوم اساسی پای‌بندند.

نویسندگان ملل و نحل برای تطبیق با این حدیث، خود را موظف می‌دانستند تا این فرقه‌ها را به تعداد صحیح در آورند. رسیدن به این هدف، از طرق مختلف، امکان‌پذیر بود؛ برای مثال، تعدادی از کیسانیه که به بداء (تغییر قضای الهی) معتقد بودند، «بدائیه»^۲ نامیده شدند. برخی شیعیان به تناسخ و رجعت (بازگشت نهایی امام) اعتقاد داشتند، در نتیجه اشاراتی به تناسخیه^۳ و رجعیه^۴ شده است. بغدادی در تلاش خود برای رساندن تعداد فرق به عدد از پیش تعیین شده ۷۳، حلولیه را در میان فرق غلات جای می‌دهد. این گروه به هیچ وجه یک فرقه نبودند بلکه این نام را صرفاً به کسانی داده بود که به حلول روح ایزدی در انسان معتقد بودند هر چند این گروه‌ها بر سر مسائل اساسی دیگر، اختلافات زیادی داشتند. هم‌چنین اسم فرد را می‌گرفتند و پسوند «یه» به آن

۱. علی‌بن‌حمد بن حزم، «بدعت‌گذاری شیعیان در معرفی ابن حزم»، ترجمه آی. فریدلندر، نشریه انجمن خاورشناسان آمریکا، ش ۲۸ (۱۹۰۷)، ص ۴۱-۴۰.

۲. شرح آی. فریدلندر، «بدعت‌گذاری شیعه در معرفی ابن حزم»، نشریه خاورشناسان آمریکا، ش ۲۹ (۱۹۰۸)، ص ۷۲.

۳. فریدلندر، اظهار نظر، ص ۱۲ و ۲۶.

۴. همان، ص ۲۴ و ۲۵.

اضافه می‌کردند و در نتیجه، نام یک فرقه ساخته می‌شد. این آشفتگی در واژگان، بررسی روابط فرق و یا اساساً وجود یک فرقه را پیچیده می‌کند. بعدها نویسندگان، شمار فرق محکوم به فنا را بیشتر از رقم اولیه ۷۲ کردند. تقی‌الدین مقریزی (۸۴۶/۱۴۴۲) می‌گوید که شیعیان به سیصد فرقه تقسیم می‌شوند،^۱ در حالی که خطابیّه که نسبتاً کوچک‌تر است، به پنجاه فرقه تقسیم می‌گردد.^۲ با این حال، جمیع آنان همیشه بر آن بودند که ۷۲ فرقه بدعت‌گذار اصلی وجود دارد و بقیه گونه‌ها، فرعی هستند. البته مقریزی، حدیث نبوی را در ابتدای مقدمه کوتاهش راجع به فرق اسلامی می‌آورد و اعتبار آن را تأیید می‌کند.^۳

هم‌چنین این پیش‌فرض، در آثار نویسندگان ملل و نحل وجود دارد که پس از ظهور قرآن، هیچ دگرگونی در اعتقاد کلامی وجود ندارد. به عقیده آنها، تمام کلام از آغاز در قرآن وجود داشت و امت صدر اسلام به آن پای‌بند بودند. به همین جهت، علمای ملل و نحل، مایل نبودند راجع به هیچ‌گونه تحول فکری در کتاب‌هایشان نظر دهند و هیچ‌گاه خدمت یک فرقه به تحول فکری را در نظر قرار نمی‌گرفتند. حداکثر چیزی که می‌توانستند بگویند این بود که این گروه یا شخص، در مقایسه با دیگران، تأکید بیشتری بر یک عقیده داشته است. در کل برای آنها، مهم این بود که با توجه به معیارهایشان، یک عقیده درست است یا خیر. این امر بر ساختار کار نویسندگان ملل و نحل دیگر نیز تأثیر داشت و باعث شد تا گروه‌ها بر اساس تشابه نظریاتشان، جمع‌آوری و دسته‌بندی شوند. بدین ترتیب، به روابط تاریخی توجه قرار نگشت و این روابط به ناچار آشفته شد. حال با بازگشت به مسأله خاص غلات، تناقضات و ناهماهنگی‌های موجود در سنت نویسندگان ملل و نحل، سبب می‌شود تا هر گونه نتیجه‌گیری بر اساس مدارک این آثار، چیزی فراتر از یک احتمال نباشد. در مورد وجود یک فرقه،

۱. تقی‌الدین مقریزی، المواعظ والاعتبار فی ذکر الحظاظ والآثار (بیروت ۸-۱۹۶)، ج دوم، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۴۵.

خواه یکی از غلات باشد یا نه، به ندرت اجماع وجود دارد، و اگر هم در این زمینه توافقی وجود داشته باشد، بر سر نظریاتی اختلاف وجود دارد که گفته می‌شود آنها داشته‌اند. حتی در اثر بعضی نویسندگان تناقضات آشکاری وجود دارد مانند اشعری^۱ که در یک‌جا، بیانیه را در زمره غلات و در جای دیگر، در میان رافضه میانه‌روی امامیه می‌آورد.^۲ هم‌چنین وی «حریبه» را در جایی جزء غلات^۳ و در جایی دیگر، جزء رافضه میانه‌رو می‌داند.^۴ به همین ترتیب، «مغیریه»^۵ جزء غلات و در جایی دیگر، صرفاً رافضه قلمداد شده‌اند.^۶

با توجه به معیارهای به‌کار رفته در تشخیص غلات، به نظر می‌رسد که طبق نظریات نویسندگان ملل و نحل، ویژگی آنان اعتقاد به الوهیت افرادی غیر از خدا و یا نسبت دادن نبوت به فردی پس از محمد باشد. در بررسی کسانی که به غلو متهم هستند، می‌بینیم که به اکثریت قریب به اتفاق آنان، چنین چیزی نسبت داده می‌شود. فقط در فرقه راوندیه بغدادی، الوهیت به منصور خلیفه عباسی نسبت داده شده و با این حال، آن را به طور خاص غلات یاد نکرده‌اند. گفتنی است که ابن حزم، نام تعدادی از گروه‌های اولیه شیعی را آورده که آنها را غلات نمی‌خواند اما آنان به نظریه‌های رجعت، تجسیم، بداء، تناسخ، اباحه (رندی) و سب^۷ (انتقاد از اصحاب، به خصوص ابوبکر و عمر) معتقد هستند. این نشان می‌دهد که به طور کلی در نظر نویسندگان ملل و نحل، این معیارها برای انتساب غلو به افراد، کافی نیست.^۷

۱. اشعری، مقالات، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۹۶.

۵. همان، ص ۶۹.

۶. همان، ص ۶۸.

۷. این نتیجه‌گیری، بر اساس بررسی همه غلاتی است که در این آثار مشخص شده‌اند: حسن بن موسی نوبختی، (فرق شیعه، استانبول، ۱۹۳۱)؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تقسیمات و فرق مسلمان، ترجمه ای.کی. کازی و جی.جی. فلین، (لندن، ۱۹۸۶)؛ اشعری (مقالات)، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (الفرق بین الفرق، ترجمه ای.اس. هالکین، [فیلا دلفیا، ۱۹۷۸])، و علی بن احمد بن حزم (بدعت‌ها).

علمای ملل و نحل در جایی دیگر، عباراتی کلی برای ترسیم معنای گروه‌های غلات می‌آورند که به روشن‌تر شدن برداشت کلی آنها در بررسی گروه‌های خاص می‌انجامد. نوبختی نویسنده نخستین اثر ملل و نحل، راجع به غلات می‌گوید:

آنها همگی در نفی الوهیت خدا... و قرار دادن الوهیت در جسم یک مخلوق، هم‌صدا هستند.^۱

طبق عقاید ابن‌حزم، «افراطی‌های شیعه به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱. دسته‌ای که نبوت را پس از پیامبر به کس دیگری هم نسبت می‌دهند؛ ۲. آن دسته‌ای که الوهیت را به کسی جز الله نسبت می‌دهند و در نتیجه، به مسیحیان و یهودیان ملحق می‌شوند.»^۲ شهرستانی هم می‌گوید که غلات، صفات الهی را به امامان نسبت می‌دادند:

غالبه آنهايي هستند که راجع به امامانشان افراط کردند و آنها را از محدودیت مخلوقات، مستثنا ساختند و به آنها صفات الهی دادند.^۳

و بالاخره بغدادی درباره شیعه می‌گوید:

اما در میان آنان، غلات که به ماهیت الهی امامان اعتقاد دارند...^۴

حال شاید تصادفی نباشد که واژه غلو دوبار در قرآن، به معنای پرستش حضرت عیسی، - کاری که مسیحیان می‌کردند - به کار رفته است:

ای مردم اهل کتاب؛ در دین خدا افراط نکنید (لاتغلو فی دینکم)، و از خدا چیزی جز حقیقت نگویید. عیسی مسیح، فرزند مریم [فقط] رسول خدا بود.^۵

در نتیجه، غلو در این جا انتساب غلط الوهیت است. بنابراین، ظاهراً علمای ملل و نحل، تعریف قرآنی را معیار تدوین طبقه‌بندی خود قرار دادند و نفی خاتم پیامبران بودن حضرت محمد را به آن افزوده‌اند.

۱. نوبختی، فرق، ص ۴۱.

۲. ابن حزم، بدعت‌ها، ص ۵۵.

۳. شهرستانی، فرق مسلمان، ۱۴۹.

۴. بغدادی، فرق، ص ۱۴۹.

۵. سوره ۴، آیه ۱۷۱، هم‌چنین نک: سوره ۵، آیه ۸۰.

ابن خلدون به این ارتباط فرضی بین نص قرآن و تعریف نویسندگان ملل و نحل از غلو اعتقاد دارد. به گفته وی، غلات در میان شیعیان، گروهی اند که به «الوهیت امامان معتقدند. آنها یا گمان می‌کنند امام انسانی است با صفات الهی و یا این که امام، خداست در جسم انسان. این اصل تجسیم، با عقیده مسیحیان راجع به عیسی مطابقت دارد»^۱.

قرآن در فرهنگ اسلامی، از مرکزیت ویژه‌ای برخوردار بود و رسماً با هر وضعیتی مرتبط قلمداد می‌شد. بنابراین، بیشتر متفکران مسلمان، سعی کردند که قرآن را به نحوی با تفکرات خود پیوند دهند و افکارشان را در قالب واژگان قرآنی بیان کنند. ذکر این نکته لازم نیست که اصول اعتقادی غلات، ضرورتاً این چارچوب صوری را دربرمی‌گرفت و شاید در برخی افراد و گروه‌های شناخته شده، این ویژگی‌ها آن قدر اندک بود که نمی‌توانست آنان را با تعاریف قرآنی پیوند دهد. در واقع همان‌طور که در ادامه به طور مفصل به آن پرداخته خواهد شد، واژه غلات تحقیرآمیز بود. اما همان‌طور که نویسندگان ملل و نحل آشکارا، به حدیث نبوی که می‌گفت ۷۳ فرقه در اسلام به وجود خواهد آمد، وفادار ماندند، همان‌طور هم به نظر می‌آید که آمادگی برای به‌کارگیری تعریف قرآنی در برخورد آنان با بدعت‌گذاری وجود داشته باشد.

این مورد نیز برای همه کسانی صورت گرفت که به غلو متهم شده بودند؛ حتی هنگامی که علمای ملل و نحل، تمام تلاششان را برای بی‌طرفی در مواجهه با کسانی به کار گرفتند که با معیارهای آنان هم‌خوان نبودند - که البته به ندرت این اتفاق می‌افتاد - گزارش‌هایشان اغلب چنان مغشوش، مبهم و متناقض می‌نماید که عملاً برای مطالعه جامع و منسجم آرای یک شخص یا گروه معین، ثمر ندارد. گویی یک جمله از این‌جا و یک نقل قول از آن‌جا گرفته شده است؛

۱. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، مقدمه، ترجمه روزنتال (پرینستون، ۱۹۵۸) ج اول، ص ۴۰۶. تعدادی از تلمیحات به غلات در مقدمه، با آنچه در ملل و نحل یافت می‌شود، هم‌خوان است. ابن خلدون این واژه را به شیعه محدود می‌کند و تعریف استاندارد را تأیید می‌نماید: «امامیه و شیعیان تندر که به الوهیت امامان و تجسیم خدا در آنها معتقد بودند». (مقدمه، ج دوم، ص ۱۸۶).

تکه‌های کوچک اطلاعات که به شیوه‌ای هدف‌مند و برای کم‌رنگ کردن اطلاعات دیگر در کنار هم گردآوری شده‌اند، از نظر دانش‌مندان امروزی، تلاش‌هایی نادرست در جهت تفسیر و ارادت شخصی آنان به نکات ذهنی خاص است. البته در مورد نویسندگان ملل و نحل که هدف اصلی آنها صرفاً نشان دادن ننگ غلات است، این مسأله مانع مفید بودن اطلاعاتشان نمی‌شود.

بنابراین، با این که ممکن است ادعا شود که نظریه‌پردازی‌های مسلمانان متقدم، در برابر زمینه تحولات فلسفی و کلامی متأخر، نسبتاً خام است، نمی‌توان اعتقاد داشت که نظریه‌پردازی‌های غلات به همان اندازه که آثار به جا مانده از آنان نشان می‌دهد، از معنا و ساختار منسجم خالی است. نظریاتی که نویسندگان ملل و نحل از آن آگاه بوده‌اند و تصمیم به ثبت آن گرفته‌اند، در دسترس است. بی‌تردید چیزهای زیاد دیگری هم بوده که به آن توجه نداشته‌اند، اما فقط خود این گروه‌ها و افراد از آن باخبرند. می‌توان درک کرد که چرا آثار معتبر محدودی به جا مانده است. از آن جا که این اطلاعات، با تفکر طبقات حاکم مطابق نبوده، به شکل ماندگاری ثبت نشده است. جالب است که بدانیم آیا برخی گروه‌های شیعی متقدم، نظریه مکتوبی به وجود آوردند یا این که به سنتی کاملاً شفاهی اکتفا کردند. چنین اطلاعاتی در تعیین اندازه نهادینه بودن نظریات و در نتیجه، در تعیین درجه انسجام درونی آنها مفید خواهد بود. اما نویسندگان ملل و نحل، به امکان وجود یا عدم یک نظریه مکتوب هیچ اشاره مستقیمی نمی‌کنند، اگرچه از روی فقدان شکل و جزئیات نقل‌هایشان می‌توان قضاوت کرد که اگر هم نظریه مکتوبی وجود داشته، کمتر از آن بهره گرفته‌اند.

هم‌چنین نویسندگان ملل و نحل، بخش چشم‌گیری از نظریه‌ها را ثبت نکرده‌اند، فقط به این دلیل که این بخش، با آنچه اکثریت مسلمانان اعتقاد داشته‌اند، فرق اساسی نداشته و در نتیجه شایسته ذکر نبوده‌اند. نویسندگان ملل و نحل فقط نظریاتی را آوردند که تصور می‌کردند از اصلی که آنان معیار می‌دانسته‌اند، دور شده است. هیچ نظام کلی، توصیف نشده و البته به‌ندرت کوچک‌ترین اثری از رعایت ترتیب تاریخی وقایع وجود دارد.

رجال

آثار رجالی شیعه در قرن دهم ظاهر شدند. این آثار برای تعیین اعتبار ناقلان روایاتی است که مبنای قانون و نظریه امامیه قرار می‌گیرند. در میان گردآورندگان این آثار، محمدبن عمر کشی (که در نیمه اول قرن چهارم/دهم درخشید) - رجال او نخستین اثر در نوع خود به شمار می‌آید - احمدبن علی نجاشی (متوفی ۱۰۸۵/۴۵۰) و ابوجعفر محمد توسی (متوفی ۱۰۶۷/۴۰۰) در خور توجه هستند.

کتاب رجال نجاشی و معرفت اختیار الرجال کشی (که نسخه‌ای تلخیص شده توسط توسی است و نسخه اصلی آن موجود نیست)، دو اثر در مورد راویان حدیث به شمار می‌آیند که در این مقاله بررسی می‌شوند و نماینده این ژانر معرفی می‌گردند.

دشواری‌های تشخیص غلات و تناقضات میان منابع مختلف در توصیف آنها که در مطالعه سنت ملل و نحل یافت می‌شوند، در این جا به خوبی مشهودند. حتی در گردآوری‌های اولیه راویان شیعه، نویسنده درباره شناخت غلات اظهار تردید می‌کند. نظر ذیل از کشی، در مورد فردی به نام داوودبن کثیر الرقی است:

غلات می‌گویند که وی یکی از رهبران‌شان بوده... اما بنده از شیوخمان نشنیده‌ام که وی را لعن کنند و بنده غیر از آنچه در این بخش آورده‌ام، نقل قولی از او نشنیده‌ام.^۱

نمونه‌ای دیگر از این نبود اطمینان در جای دیگر از معرفت، دیده می‌شود. اگرچه این مثال تا حدی در جای خود، محلّیت ندارد، به روشنی به منازعه‌ای اشاره دارد بر سر این که آیا فلانی غالی است یا خیر. فضل بن شاذان می‌گوید:

ابوحفص، سنت‌های زشتی (مناکر) را نقل کرده ولی غالی نبوده است.^۲

واضح است که از صفت غالی، حداقل گاه فقط به سبب شدت نظریات یک نفر، بدون این که حتماً مدرکی مؤید آن ذکر گردد، در همین معنا استفاده می‌شده

۱. محمدبن عمر کشی، معرفت اختیار الرجال (مشهد، ۱۹۷۰) ص ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۵۱.

است. در این حالت، اصلاً عجیب نیست که به دنبال آن، ابهام و تناقضاتی به وجود آید. محمد بن مسعود سمرقندی که یکی از منابع اصلی اطلاعات کشی در مورد راویان است، می‌پرسد که آیا ابویصیر به غلو متهم است. جواب می‌گیرد که: «او به غلو متهم نبوده، ولی احادیث را مخلوط می‌کرده است (کان مخالطاً)»^۱.

نجاشی هم چنین فاش می‌کند که گاهی اوقات، به اطلاعاتی که دریافت می‌کرده، اطمینان نداشته است. وی در گزارش خود در مورد حسین یزید نوفلی می‌گوید:

برخی قمی‌ها می‌گویند که او در اواخر عمر خود غالی شده ولی خدا بهتر می‌داند.^۲

این ابهام کلی در شناخت این که چه کسی غالی بوده و چه کسی نبوده، در مقایسه آثار نجاشی و کشی به راحتی پدیدار می‌شود. در بیشتر بخش‌ها بین آن دو، هم‌آهنگی اندکی بر سر غالیان وجود دارد. بنابراین، از ۲۲ نفر غلات نام برده شده توسط نجاشی، تنها شش نفر را کشی نیز غالی شناخته و بقیه یا اصلاً وجود ندارند یا در زمره غلات نیستند. برای مثال نجاشی، سهل بن زیاد را **غالی** می‌خواند، در حالی که کشی در مطالب خود راجع به او چیزی در این باره نمی‌گوید. این مطلب نیز هنگامی که غلات یافت شده در کشی، در نجاشی جست‌جو می‌شوند، صحت دارد. کشی، قاسم بن یقظین را غالی توصیف می‌کند، در حالی که نجاشی فقط می‌گوید که او **ضعیف** بوده است؛ کشی می‌نویسد که داوود بن کثیر رقی، غالی به شمار می‌رفته، در حالی که نجاشی فقط می‌گوید او **جداً ضعیف** بوده است.

می‌توان گفت: اوضاع کسانی که به غلو متهم نبوده‌اند، نیز همین گونه بوده است. هم چنین کشی به سلیم بن ابی حفصه نامی اشاره می‌نماید و روایت می‌کند

۱. همان، ص ۱۷۳، ۴۷۶.

۲. احمد بن علی نجاشی، رجال (۱۳۹۸ هجری) ص ۲۷.

که امام شیعیان، جعفر صادق، وی را لعن کرده و گفته که او یک دروغ‌گو محسوب می‌شود. که حدیث ایشان را عوض کرده است.^۱ نجاشی، از همان سلیم به عنوان راوی حدیث امام جعفر صادق نقل قول نموده اما او را به هیچ‌وجه محکوم نکرده است.^۲ هم‌چنین کشی، ابوجارود زیاد بن منصور^۳ را شماتت می‌کند، در حالی که نجاشی هیچ انتقادی بر او وارد نمی‌سازد.^۴

از آن‌جایی که کتب رجال در وهله اول، متوجه تعیین اعتبار روایات بودند و مطالعه روایان برای نیل به این مقصود بوده است، آنها به طور خاص، به نظر غلات علاقه‌مند نبوده‌اند، مگر هنگامی که خراب شدن روایت را باعث می‌شده است. با این حال، معرفت کشی گاهی به نظریه‌های بعضی غلات اشاره می‌کند. علی‌رغم مطابق نبودن غلات در روایات ملل و نحل و رجال، هر گاه ملاک‌های اصلی غالی بودن در رجال مطرح می‌گردد، شبیه همان چیزی است که در ادبیات فرق یافت می‌شود. به اعتقاد کشی، این معیارها اساساً انتساب صفات الهی به یک شخص و نظریه ادامه نبوت بعد از حضرت محمد هستند که اغلب با ترک برخی از واجبات دینی بنیادین هم‌راهی دارند.^۵

نجاشی در توصیف نشانه‌های غلو، هیچ راه‌نمایی عرضه نمی‌کند. معمولاً افرادی که به غلو متهم هستند، فقط گفته شده که این‌گونه‌اند، اما نجاشی گاهی نقدی هم به آن اضافه می‌کند. برای مثال، نجاشی در نقد بر محمد بن موسی همدانی می‌گوید: او «حدیث ابداع می‌کرد»،^۶ در حالی که گفته می‌شود، محمد بن اسلم حلبی «فاسد در حدیث»^۷ بوده است. این نقدها حاوی هیچ‌گونه

۱. کشی، معرفت، ص ۲۳۰.

۲. نجاشی، رجال، ص ۱۳۴.

۳. کشی، معرفت، ص ۲۳۰.

۴. نجاشی، رجال، ص ۱۲۱.

۵. نک: کشی، معرفت، مورد با خط‌آبیه (ص ۲۳۰، ۲۲۹)؛ محمد بن بشیر (ص ۸۰-۷۸، ۲۷۹)؛ علی بن حسکه (ص ۱۹-۵۱۸)؛ حسن بن محمد بن بابا که ادعا می‌کرد پیغمبری است فرستاده عسکری (یعنی انتساب الوهیت به عسکری)، (ص ۵۲۰) محمد بن نصیر نمیری (ص ۲۱-۵۲۰)؛ قاسم بن یقظین که فقط به ابطال نماز، زکات و دیگر واجبات دینی متهم است (ص ۵۱۷).

۶. نجاشی، رجال، ص ۲۳۹.

۷. نجاشی، رجال، ص ۲۶۰.

اطلاعاتی در مورد نوع فساد در آن نیستند. بنا براین، با اتهامات وارده بر ناقلانی که ضعیف، جداً ضعیف یا کذاب قلمداد می‌شوند، فرقی ندارد. غلو از نظر محدثان، در درجه اول، آلوده کردن حدیث است. به این صورت که اگر فرد غالی در اسناد دیده نشود، دیگر مورد علاقه محدثان نخواهد بود. همان گونه که اشاره شده گزارش‌هایی مبنی بر ترک مناسک اسلامی وجود دارد؛ با وجود این، نمونه‌هایی از افرادی که این کار را انجام داده‌اند دیده می‌شود. اما به عنوان غالی به آنان هتاک نشده است. حتماً برای روایان حدیث، چیزی فوق‌العاده و قابل سرزنش در متهم شدن به غلات بوده که در دیگر اقسام رسوایی وجود نداشته است. با توجه به آنچه درباره نظریه‌های غلات گزارش شده، هم‌چنان که در سنت نویسندگان ملل و نحل یافت می‌شود، این امکان وجود دارد که برخی از این احادیث، به سرشت الهی امامان و یا ادامه نبوت بعد از محمد مربوط بوده باشد. در عین حال، هیچ‌گونه اطلاعاتی در مورد ماهیت اکثریت زیاد افرادی که به غلو متهم هستند، وجود ندارد. به احتمال زیاد این ویژگی‌ها، ممکن است در مورد دیگرانی استفاده شود که اطلاعات مشخصی در موردشان وجود ندارد؛ اما با توجه به این که نویسندگان رجال، خودشان هم در بهترین حالت، فقط جملات پیشینیان را در مورد غالی بودن یا نبودن شخص و آن هم بدون ذکر جزئیات مستند به کار برده‌اند، اطمینان حاصل کردن در این مورد کار دشواری است.

محدثان سنی، از معیارهای خود در تصمیم‌گیری در مورد این که چه کسانی جزء غلات بوده و چه کسانی غالی نبوده‌اند، استفاده می‌کردند و تمایل داشتند این واژه را در مورد هر کسی استفاده کنند که به تصور آنان از اسلام دور می‌شد. بدین ترتیب، محدثان سنی تعداد گروه‌های غلات را افزایش دادند. به نظر می‌رسد که برخی محدثان سنی، کسانی را که علیه عثمان، ابوبکر و عمر، بی پروا حرف می‌زدند و هم‌چنین کسانی را که احادیثی در مورد منکرات صحابه روایت می‌کردند یا کسانی را که حدیث مربوط به فضایل خاندان ابوطالب نقل

می نمودند، غالی می خواندند. بعدها محدثان، مانند ابن حجر عسقلانی، باز هم تصویری مبهم تر داشته اند.^۱

تاریخ

واژه غلات در زمینه های دیگر نیز همان گونه که در آثار ملل و نحل و رجال شیعی یافت می شود، به طور یکسان استفاده نشده است. نویسندگان تاریخ در کل اهمیت کمی به غلات می دادند و هرگاه در آثار تاریخی از آنها یاد می شود، به صورت نقل قول هایی سطحی و اغلب مربوط به طغیان ها یا اعدام های آنان است. این نکته جالب توجه است که چون تاریخ نگاران، کاری با رده بندی و تعریف های سنن ملل و نحل و رجال نداشتند، چند تن از آنان، از ادامه استفاده رایج این واژه برای فقط شیعه، دور می شوند.

بنابراین، در *تاریخ الرسل و الملوك* محمد بن جریر طبری، اشاره به غلات فقط به سبب رابطه خصمانه آنها با حاکمان بوده است. بنابراین، طبری از مغیره بن سعید و بیان بن سمعان به سبب ادعای طغیان آنان در کوفه در سال ۷۳۷/۱۱۹ و بعداً اعدام آنها توسط خالد قسری بحث می کند.^۲ طبری برعکس آثار ملل و نحل، در مورد نظریه های مغیره و بیان، مطالب اندکی می آورد. وی هم چنین در مورد خدش و راوندیه نیز به جهت توجهش به رابطه نزدیک آنان با اقبال سیاسی خلفای عباسی بحث می کند. وی به خدش از این جهت اشاره می نماید که باکر بن مهان، فرمانده جنبش انقلابی، او را به خراسان فرستاد. ظاهراً خدش به نام محمد بن علی مردم را فراخوانده، مذهب خرمیه و آزادی جنسی را مطرح نموده و پیروانی هم جذب کرده است. اسد بن عبدالله در سال ۷۳۶/۱۱۸ وی را مجازات کرد.^۳ نویسندگان ملل و نحل در کل، علاقه ای به خدش و

۱. نک: وداد القاضی، «بسط واژه غلات در ادبیات مسلمان به ویژه در خصوص کیسانیه»، پرونده های هفتمین کنگره عربی و علوم اسلامی، نوشته آ. دیتریش (گتینگن ۱۹۷۴) ص ۲۹۵-۳۱۹.
 ۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك (قاهره، بی تا) ج هفتم، ص ۱۲۹، ۱۲۸.
 ۳. همان، ص ۱۰۹.

رابطه‌اش با خلفای عباسی نشان نمی‌دهند و تنها می‌گویند که او به نام خاندان ابوطالب طغیان کرد و این که بعضی به پیغمبری خود او اعتقاد داشته‌اند.^۱ طبری بیش از این در مورد راوندیه خراسان نمی‌گوید. وی نقل می‌کند که آنها در سال ۷۵۸/۱۴۱ به قصر خلیفه منصور در هاشمیه نزدیک کوفه رفتند و در حال طواف آن می‌گفتند: «این قصر خدای ماست». گفته می‌شود، منصور بیش از دویست تن از آنان را زندانی کرد، اما افراد دیگر راوندیه، آنان را آزاد کردند و شش صد تن از آنان دوباره به سوی منصور بازگشتند. در نهایت جنگی در گرفت و همه آنان کشته شدند.^۲ باز هم این اطلاعات، با آنچه در روایات ملل و نحل دیده می‌شود، تناقض دارد. در سنت ملل و نحل، صرفاً به بیان نظریات راوندیه پرداخته شده و درباره جزئیات درگیری آنها با منصور، مورد بحث شده است.^۳ اما طبری در ادامه، دو تن از راوندیه را به طور خاص غالی معرفی کرده، به تشریح آنها می‌پردازد. یکی ابلق نامی بود که به بی‌بندوباری اعتقاد داشت و طرفدار نظریه تناسخ بود: این که روح خدا قبلاً در امام علی نازل شده و به امامان دیگر انتقال یافته است. ابلق افراد راوندیه را در منزل خود سرگرم می‌کرد و اجازه می‌داد از همسرش سوءاستفاده کنند.^۴ هیچ یک از دیگر گروه‌های غلات که در فرق و رجال آورده شده‌اند، ذکر نمی‌شوند.

صاحب‌نظران دیگر که در وهله اول، نویسندگان آثار تاریخی، طبقه‌بندی تلقی می‌شوند، ولی دیدگاه وسیع‌تری به تاریخ دارند، اطلاعاتی را اضافه می‌کنند که بیشتر شبیه چیزی است که در روایات ملل و نحل یافت می‌شود. *مروج الذهب* علی‌بن‌حسین مسعودی، مسائل مذهبی، فرهنگی و جغرافیایی را دربرمی‌گیرد و در نتیجه، جای طرح برخی غلات را مناسب می‌بیند. به گفته وی، آنها هشت فرقه‌اند: چهار فرقه محمدیه‌اند و چهار تای دیگر معتزله (که به گفته وی علویه)

۱. همان، حزم، بدعت‌ها، ص ۳۵، ۳۶.

۲. طبری، تاریخ، ج هفتم، ص ۵۰۵، ۶.

۳. برای مثال نک: نوبختی، فرق، ص ۳۰-۲۹ و ۶-۴۵. در برخی زیر گروه‌های راوندیه؛ ابن حزم، بدعت‌ها، ص ۷۰.

۴. طبری، تاریخ، ج هشتم، ص ۸۳.

هستند. به گفته او همه این فرقه‌ها به اهل امامت تعلق دارند که در مجموع ۳۳ فرقه‌اند.^۱ در جای دیگر به مغیریه، البنیه، محمدیه و شلمغانی اشاره دارد و آنها را از غلات می‌شمارد، اما جز این‌که برخی از آنان را به تناسخ معتقد می‌داند، جزییات بیشتری ذکر نمی‌کند. او هم‌چنین قدریه را در زمره غلات می‌شمارد.^۲ وی هم مثل طبری، راوندیه را به جهت طرف‌داری بنی‌عباس ذکر می‌کند.^۳

در کل، به نظر می‌رسد که مقریزی هم از طبقه‌بندی فرق بغدادی پیروی می‌کند. او علاوه بر موارد دیگر، کسانی را که از نظریه‌های شاخه سنی مورد نظر او پیروی نمی‌کنند، خارج از امت اسلامی می‌داند. وی تعریف وسیع‌تری از غلو می‌آورد و از این واژه، برای سخن راندن از گروه‌های غیرشیعه استفاده می‌کند که معتزله، قدریه، خوارج و مرجعه را شامل می‌شود.^۴

سرانجام، ابن‌عبد ربه اندلسی (متوفی ۳۲۸/۹۴۰) بی‌تردید در استفاده از واژه غلو، از آنچه در فرق و رجال یافت می‌شود، محدودیت بیشتری به خرج می‌دهد. *عقد الفرید* او بخشی با عنوان «باب فی الغلو فی الدین» دارد؛ این بخش فقط در مورد غلو در تصوف سخن می‌گوید.^۵

غلات: نامی ننگ‌آور

به نظر پذیرفتنی است که نویسندگان ملل و نحل و احتمالاً نویسندگان آثار رجال و یا منابعی که این آثار مبنای خود قرار داده‌اند، عموماً انتساب الوهیت و نبوت را از شاخصه‌های اصلی غلو انتخاب کرده‌اند، اما نمی‌توان مطمئن بود که همه گروه‌هایی که غلات نامیده می‌شوند، چنین اعتقاداتی را داشته‌اند. این

۱. علی‌بن‌حسن مسعودی، مروج الذهب (بیروت، ۱۹۷۸)، ج سوم، ص ۲۰۹، اشعری در تضاد با آن می‌گوید که غلات پانزده فرقه‌اند (اشعری، مقالات، ص ۶۶) و امامیه متشکل از ۲۴ فرقه‌اند (۸۸). دیگر نویسندگان ملل و نحل رقمی ذکر نمی‌کنند.

۲. مسعودی، مروج، ج دوم، ص ۱۰۷.

۳. همان، ج سوم، ص ۲۳۶.

۴. مقریزی، خطاط، ج دوم، ص ۵۴-۲۳۸.

۵. ابن‌عبد ربه، عقد الفرید (قاهره، ۱۹۶۰)، ج دوم، ص ۲۰۰-۱۹۶.

اتهامات، اغلب شکل ادعای صرف را به خود می‌گیرند، بدون این‌که جزییات تقویت‌کننده‌ای در این مضمون ارایه دهند.

غلو به طور قطع، اغلب یک نام ننگ‌آور به شمار می‌آمده که احتمالاً برای شماتت مخالفان استفاده می‌شده و چه بسا بی‌اساس بوده است. این شبیه همان استفاده رایج از واژه‌هاست که مسیحیان، یهودیان و کفار برای دست‌انداختن گروه‌ها و افراد مخالف به کار می‌برند. نویسندگان ملل و نحل، نمونه‌های زیادی از این مورد را دارند؛ برای مثال، تعریف ابن حزم از غلات، برای کسانی است که الوهیت را به کسانی غیر از الله نسبت می‌دهند و بدین ترتیب، به مسیحیان و یهودیان می‌پیوندند. برای ارایه شواهد بیشتر از استفاده این واژه برای هتاک، می‌توان اسحاق بن حسن بن بکران، محمد بن اورامه قمی و محمد بن موسی سمان را نام برد که همه آنها رساله‌هایی با عنوان *الردّ علی الغلات* (ردیّه غلات) داشتند و خودشان همگی در رده غلات جای می‌گیرند.^۱

هم‌چنین حداقل در یک مورد، یک غالی اثبات‌شده، دیگران را با انتساب این واژه بد نام کرده است: نصر بن صباح که کشی اغلب از او نقل قول می‌کند، غالی شناخته شده است^۲ اما او نیز چند جای دیگر، دیگران را به غلو متهم می‌کند.^۳

هم‌چنین لحن فراگیر دشمنی درباره واژه ابداعی غالی، در اواخر دوران امویان و اوایل دوران عباسیان هم دیده می‌شود. به طور کلی، اطلاعات محدودی در این مورد وجود دارد. منابع، فقط اسامی پیش‌گامان اصلی را بدون جزییات زندگی‌نامه آنها ذکر کرده‌اند. اما به سبب تعارض عمومی کسانی که غالی شناخته می‌شدند، می‌توان انتظار داشت که با شناخت ریشه‌های اجتماعی، آنان به طبقات پایین اجتماعی متعلق باشند. بنابراین، آنها اغلب عوام و بی‌سواد

۱. نک: نجاشی، رجال، ص ۲۳۹، ۲۳۲، ۵۳.

۲. کشی، معرفت، ص ۳۲۲.

۳. همان، ص ۳۲۲، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲.

توصیف می‌شوند: عبدالله بن عمر بن حرب کندی «نه تقوا داشت نه دانش»^۱ و ابو منصر عجلی، «بی سواد» توصیف شده است.^۲

گاهی غلات به طور خاص، بافنده یا تاجر کاه شناخته شده‌اند که احتمالاً نشان می‌دهد، آنان عمدتاً از اعضای فقیرتر جامعه بودند. بر این اساس، بیان بن سمعان تاجر کاه در کوفه بود؛^۳ عمیر دلال کاه به شمار می‌آمد؛^۴ بضیغ بافنده بود.^۵ گاهی اوقات راجع به افراد دیگری جز غلات این گونه گفته می‌شد. برای مثال، واصل بن عطا رهبر معتزله هم بافنده خوانده می‌شود^۶ و ادعا می‌گردد محمد بن کرام که یک غالی غیرشیعه بود و گزارش شده که رهبر کرامیه بوده و در میان پیروانش بافندگان هم بوده‌اند.^۷ اما **نهج البلاغه** دلیل دیگری برای این گونه نام‌گذاری ذکر می‌کند. گفته می‌شود زمانی که علی بن ابی طالب در کوفه راجع به آثار سوء حکمیت پیشنهاد شده با معاویه اموی صحبت می‌کرد، اشعث بن قیس را که یکی از رهبران ائتلاف بود، لعن کرد و او را بافنده و فرزند بافنده خواند. **نهج البلاغه** در ادامه، دلایلی را برای استفاده امام علی از این واژه بیان می‌کند. دلیلی که او پذیرفته این است که اشعث برای این بافنده خوانده شده تا حماقت و دنائت او به اثبات رسد،^۸ چون هر فرد فرومایه‌ای، به بافندگی مشهور بوده است. قطعاً این دلیل، پذیرفتنی‌ترین توضیح برای استفاده این واژه است یعنی به منزله یک دشنام.

نتیجه موضعی جنجالی که نویسندگان ملل و نحل اتخاذ کردند، احتمالاً تمایل در استناد کردن به نظریه‌ها بود: یا با استنباط‌های بی‌پایه و یا بدعت

۱. شهرستانی، فرق مسلمان، ص ۱۲۹.

۲. بغدادی، فرق، ۱۹-۱۸.

۳. نوبختی، فرق، ص ۲۵.

۴. همان، حزم، بدعت‌ها، ص ۶۴.

۵. همان.

۶. شهرستانی، فرق مسلمان، ص ۱۳۲.

۷. نوبختی، فرق، ص ۳۴.

۸. ابن ابی الحدید، نهج البلاغه (قاهره ۱۹۶۷)، ج اول، ص ۲۹۱.

صرف که خود این به اصطلاح فرق هرگز نمی پذیرفتند. بی بندوباری (اباحه)، صور دیگر اتهامات است. این اتهامی مکرر به شمار می آید که اغلب شکل اعتراض به نادیده گرفتن محرمات و واجبات مفروض اسلام را به خود می گیرد و بنیانهای اساسی آن و یا رفتاری را شامل می شود که به قدری زشت است که امکان ندارد در اهانت به ذات خود بشر به کار رود. حکایت ذیل نمونه بارزی راجع به گروهی منتسب به مقنع است: «در هر یک از روستاهایشان یک مسجد دارند که در آن نماز نمی خوانند بلکه فقط یک مؤذن استخدام می کنند که اذان بگوید». آنها به خود این اجازه را می دهند که مردار و گوشت خوک بخورند؛ مردان آنان از جماع با همسران مردان دیگر لذت می برند.^۱

ظاهراً جناحیه وقیح تر هم بودند که نمازهای واجب، روزه، صدقه و حج، یعنی چهار اصل از اصول پنج گانه اسلام را کنار گذاشتند.^۲

در مورد صحت این اتهامات، به نخستین موضعی که باید توجه شود، این است که در میان نویسندگان ملل و نحل، در مورد این که چه کسانی اباحی عمل می کرده اند، اجماع نظر وجود ندارد. گفته شده گزینشی که ظاهراً نوبختی در اتهاماتش استفاده کرده است، نشان می دهد که پشت آنها مسأله ای اساسی وجود داشته است.^۳ گرچه چه ظاهراً به نظر می رسد که شهرستانی، گزینشی تر از نوبختی عمل کرده است، با این حال، این دو نویسنده حتی بر سر یک مورد واحد هم توافق ندارند. واژه هایی که بیان گر این اتهامات هستند، دلیلی برای اطمینان ذکر نمی کنند. واژه ها مشخصاً مبهم می باشند و اغلب به شکل ترکیب های معینی که اتهامات سبک تری را دربرمی گیرند. این اتهامات که به غلات هتاک و از آنان شماتت می کند، بیشتر گویای ره یافت نویسندگان ملل و نحل در برخورد با سوژه هایشان است. در واقع این جدل ها، ویژگی مشترک

۱. بغدادی، فرق، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. ام. جی. اس. هاجسون، «چگونه شیعه متقدم فرقه ای شده»، مجله جامعه خاورشناسان امریکا، ش ۷۵، (۱۹۵۵) ص ۷.

ادیان در توصیف فرقه‌ای خارجی یا ایدئولوژی رقیب و غالباً بر اساس دشمنی و سوء تفاهم است.

غلات متقدم، آن‌طور که نویسندگان ملل و نحل ادعا می‌کنند، در صدد ابطال مناسک و واجبات اسلامی نبودند، بلکه بیشتر دنبال ماهیت اصلی آنها بودند. علی‌رغم اتهامات نویسندگان ملل و نحل، شایان ذکر است که چند گروه، ظاهراً واجبات دینی مؤمنان را افزایش داده‌اند. در واقع نمونه‌های مشخص ترک مناسک اسلامی، به همان اندازه که نشان‌دهنده افزایش تعداد و گستره واجبات هستند، بی‌اعتنایی به آن را نیز نشان می‌دهند.^۱

نویسندگان ملل و نحل، گزارش‌هایی را ذکر کرده‌اند که با توجه به آنها می‌توان فهمید اتهام اباحه‌گری را که به بعضی غلات نسبت داده شده، از این تفکر گرفته‌اند که کسی که امام را بشناسد، به پیروی از محدودیت‌های دستوری اسلام مجبور نیست. نوبختی عده‌ای از گروه‌ها و افراد را شناسایی کرده که پیرو این نظریه بودند که در میان آنها حمزه بن عماره،^۲ حارثیه،^۳ راوندیه^۴ و تعدادی از خطایه هستند.^۵ نقد بغدادی راجع به ابو حلمان [از فرقه] حلمانیه که گفت: «هر کس خدا را بشناسد، از هر منع و ممنوعیتی راحت می‌شود» می‌تواند مثال دیگری باشد.^۶ اما شاید این نظریه با موضع اهل تسنن متأخر کاملاً متفاوت نباشد که می‌گوید: اگر فردی ایمان خالص داشته باشد، همان‌گونه که در اصول پنج‌گانه اسلام آورده شده، حتی اگر گناه هم کند، عضو امت اسلامی باقی می‌ماند و در نهایت بعد از کیفر ابتدایی به سبب گناهانش، به بهشت می‌رود. اگر تاریخ اسلامی این‌گونه پیش نمی‌رفت، دور از ذهن نبود که مفسران متأخر

۱. برای مثال، ابن حزم گزارش کرده که برخی غلات پیروانشان را با تحمیل نمازهای واجب پنجاه‌گانه در هر شبانه روز مسخره می‌کنند، در حالی که عده‌ای دیگر این عدد را به هفده نماز واجب با پانزده سجده در هر شبانه روز تقلیل می‌دهند. (ابن حزم، بدعت‌ها، ص ۳۶).

۲. نوبختی، فرق، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. همان، ص ۳۰.

۵. همان، ص ۳۸.

۶. بغدادی، فرق، ص ۷۹.

که دشمن اهل تسنن هستند، موضع آنها را نیز مشوق اباحه‌گری تعبیر می‌نمودند برای تأیید استنباط خود شواهدی فراهم می‌کردند.

ادامه کلام

در بررسی افراد و گروه‌های غلات که در روایات ملل و نحل ذکر شده، مشهود است که آنها در ابتدا خود را حامی یکی از فرزندان علی بن ابی طالب، [به نام] محمد بن حنفیه، نشان می‌دادند. در میان افرادی که گفته شده به نوعی از او پیروی می‌کرده‌اند، بیان بن سمعان و حمزه بن عماره البربری هستند. در میان این گروه‌ها، گروهی به نام کیسانیه دیده می‌شود، این واژه‌ای کلی است که اغلب برای شیعه متقدم در اواخر دوره اموی استفاده می‌شود و ابن حزم (مانند طبری) آنها را غلات می‌خواند. دیگر گروه‌ها، کریبه، بیانیه و چند گروه دیگر هستند که با اسم مشخص نشده‌اند. قبل از آن دوران، تنها اشاره به غلو، به عبدالله بن سبأ مربوط است که احتمالاً پیرو ساختگی امام علی به شمار می‌آید.

ظهور گرایش به شدت نظرپردازانه در درون شیعه، هم‌زمان با اغتشاشات پیرامون مختار بن ابی عبید، فرستاده صوری محمد حنفیه، احتمالاً جالب توجه است. مختار (متوفی ۶۸۶/۶۷) در طول تلاش نافرجامش برای فتح کوفه، پیروان زیادی از حامیان موالی جمع کرد.^۱ به علاوه، نسل‌های بعدی اعراب کوفه که مادران ایرانی داشتند قبل از زمان مختار، با جذب موالی غیرعرب، واحدهای قبیله‌ای تشکیل دادند. حضور فعال آنان و موالی در قیام مختار، راه را برای معرفی مفاهیم اسطوره‌ای و معادی نو باز کرد که در نهایت، به گسترده و غنی شدن پایه تفکر اولیه شیعه کمک نمود. غیبت امام و بازگشت نهایی او برای اجرای عدالت (رجعت)، در میان عقایدی بود که ظاهراً در این زمان و بعد از

۱. از شش هزار فرد که گفته می‌شود با مختار در آخر قیام، به قصر کوفه پناه بردند، فقط هفتصد نفر طبق گزارش‌ها عرب بوده‌اند. (عزالدين بن الاثير، الكامل في التاريخ [بيروت ۱۹۶۵] ج سوم، ص ۶-۳۸۵).

آن مطرح شد.^۱ مهم‌تر از آن، واژه مهدی (هدایت شده) است که قبلاً بیش از یک رهبر سیاسی تلقی می‌شد، ولی اکنون با معنای معادی منجی منتظر معرفی می‌شود. این عقاید، هم‌چنین انتساب علم غیب به مختار را شامل می‌شود که به روایتی، خود او این‌گونه اظهار داشته که جبرئیل از طرف خدا بر وی وحی نازل کرده است.^۲

این تأملات، بدون فعالیت آشکار سیاسی از جانب شیعیان کوفه به مدت تقریباً پنجاه سال بعد از شکست قیام مختار، به نحو چشم‌گیری آسان شده بود. اما برای فهم چگونگی شروع چنین گرایش‌های ذهنی، اولاً باید درباره اوضاعی بحث کرد که تازه مسلمانان عرب و عجم (بیشتر عجم) در آن قرار داشتند. این نوآیینان، وقتی وارد ایمان جدید شدند، قطعاً بسیاری از افکار و سنن قبلی را با خود داشتند. بسیاری از آنان هم احتمالاً آن را به سبب منافع اقتصادی و اجتماعی حاصل از تغییر مذهب می‌پذیرفتند: بهترین مجال ترقی برای آنها در عالم فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، زیر سیطره اسلام بود. تعداد زیادی از آنان، پیشینه‌های مذهبی و فرهنگی داشتند که مدت‌ها پیش از اسلام، تصویر جهانی جامع و مستحکمی بنیان نهاده بودند. ظرایف اعتقاداتشان به یک نظام جامع ارتقا یافته بود و راه‌حلی برای شمار زیادی از مسائل کیهانی، وجودی، معادی و هم‌چنین نظام‌های منطقی ارائه می‌داد. بنابراین، اسلام نوظهور، خود را در میان ادیانی یافت که چنان مفصل، پیچیده و کامل بودند که آیین جدید نمی‌توانست وانمود کند که مانند آنهاست. نومذهبان از بی‌تجربگی و ضعف کلامی اسلام، در مقایسه با آنچه آشکارا رد می‌کردند، به طور شگفت‌آوری ناراضی نبودند. سؤالات زیادی که به طور کامل و رضایت‌بخش به آنها پرداخته شد، در این زمان به آنها بی‌اعتنایی می‌شود و با ابهام و به طور

۱. شیعه امامیه چنین مسأله‌ای را قبول ندارد و باور به رجعت در روایات بسیاری از امامان علیهم‌السلام وجود داشته و صرف ادعا برای پدید آمدن این باور در دوره‌های بعد نمی‌تواند پذیرفتنی باشد مناسب بود نویسنده با ارائه شواهد تاریخی و با استناد به منابع و به ویژه بررسی دیدگاه شیعیان امامی به بررسی این مسأله می‌پرداخت. (ناقد - انجمن)

۲. نویختی، فرق، ص ۲۰.

ناقص در مورد آنها بحث می‌گردد. این نارضایتی هم از طرف نومذهبان و هم برخی مسلمانان عرب مشتاق به ایجاد یک دین در حد دیگر ادیان، پروراندن مواد خامی را موجب شد که در وحی اسلامی وجود داشت و اغلب با نظریات قبلی ترکیب می‌شد. تعدادی از مطالعات، تشابهات زیادی را بین نظریات غلات و دیگر مذاهب خاطر نشان کرده‌اند.^۱

در مورد ماهیت بدعت‌آمیز بسیاری از نظریاتی که به غلات متقدم نسبت داده می‌شود، مشخص است که هر گونه افراط، تنها از لحاظ معیارهای توافق کلی بررسی می‌شود و بدون این معیار، پایه و اساس ندارد. تا آنجایی که به امامیه مربوط می‌شود و آنها مسبب اولین استفاده از واژه غلات و تشخیص افراد آن بودند، آنان افراط را ضد اجماع فزاینده آرای امامی / شیعه می‌دانند. پیش از ظهور این اجماع، هیچ افراطی به معنای دقیق کلمه وجود نداشت، چون تعداد معیارها، چنان کم بود که نمی‌شد افراط ضد آن برآورد شود. در این مورد، به اقدام گسترده مخالفان اولیه در به داوری بردن سنت پیامبر می‌توان اشاره کرد. سنت واژه‌ای است که بدون جمع‌آوری و پذیرفته شدن معیار حدیث نبوی، ممکن نبود اهمیت زیادی داشته باشد.

باید به غلات به منزله بخشی از تلاش عقلانی کل شیعه برای تأمین پایه‌های ایمانشان نگریست. آنها نماینده یک جنبه از نظریات کوفیان بودند و بسیاری از آراءشان در آن زمان، آن طور که ناظران متأخر در بازنگری می‌پنداشتند، افراطی به شمار نمی‌رفت. یک نمود این قضیه در بررسی اسناد مناظره امام شیعه، جعفر صادق (متوفی ۷۶۵/۱۴۸) با منصور خلیفه عباسی دیده می‌شود که ضمیمه روایت کوفیان است. در این جا تعدادی از راویان، البته تعداد کمی، در روایات ملل و نحل از جمله غلات و به بدی یاد شده‌اند. هم‌چنین وقتی ک اسناد ضمیمه روایات دیگر در مورد امام صادق بررسی می‌شوند که دارای عناصر فوق‌العاده خاصی هستند، وضعیت به همین منوال است. از سوی دیگر، بسیاری

۱. برای مثال نک: اظهار نظر فردلندر و دابلیو. اف. تاکر، «انقلابی در عراق اموی»؛ رساله دکتری، دانشگاه میشیگان، ۱۹۷۱.

از این اسناد دربرگیرنده روایانی هستند که محدثان شیعه، آنان را موثق یا *ثقه* می‌دانند و اغلب به‌طور مستقیم، از یک غالی نقل قول می‌کنند.^۱ بعید است که همه این روایان موثق، بعدها به‌طور ساختگی در این *اسناد* وارد شده باشند. اگر چنین روند پاک‌سازی در مورد *اسناد* صورت گرفته باشد، می‌باید این *اسناد*، از روایان *غلات* و *ضعیف* هم پاک شده باشند - همان‌طور که در مورد احادیث منتسب به امام صادق، روی داد.

بنابراین، شکل پاک‌سازی نشده اسناد مورد بحث، اعتبار خاصی به آنها می‌بخشد. پس می‌توان فرض کرد روای موثق، مخالف بازگویی مطالبی نبوده که فرد غالی در اختیارش قرار می‌داده است و بنابراین، در بسیاری از مطالب *غلات*، مطلبی وجود نداشته چیزی که به دیگر محدثان آن زمان توهین کند و هنگام بازنگری، پذیرفتنی‌ترین روایات زمان خود بوده است. در نتیجه، مقدار زیادی از آن نوع اطلاعاتی که *غلات* منتقل کرده‌اند، افراطی انگاشته نمی‌شده است. اگر روای موثق، به پذیرفتن اطلاعات فرد غالی و انتقال آن به اسم او مایل بوده، پس می‌توان فرض کرد که در زمان مورد بحث، مخالفت عمومی با فردی که ذکر شد، وجود نداشته، اگرچه آن فرد دارای اعتقاداتی بوده که در دوره‌های بعد محکوم شده است. ظاهر *غلات* در *اسناد*، نشان می‌دهد که معاصرانشان احتمالاً بسیاری از روایات آنان را پذیرفته‌اند.

مطلب دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد واژه *غلات* و به تبع آن انتقادی که برمی‌انگیخته، فقط در بازنگری به بعضی از افراد و گروه‌های خاص اطلاق می‌شده است. این مسأله به زمانی مربوط می‌شود که نوشتن رساله‌هایی جنجالی در مورد آنان آغاز شد که *الرد علی الغلات* نامیده می‌شدند. همان‌طور که در بررسی تاریخ نگارش این رساله‌ها می‌توان دید، تا زمان امام علی‌بن موسی الرضا (متوفی ۲۰۳/۸۱۸)، چنین رساله‌هایی وجود نداشته است. در

۱. در میان روایان *غلات* که معاصران امام صادق بوده‌اند، بصریانی عبدالله بن عبدالرحمن المسماعی و کوفیانی چون عبدالله بن قاسم، مفضل بن عمر، ابوبصیر (متوفی ۸۵۰/۷۶۷) - که ادعا می‌شود با *غلات* مرتبط بوده - و عباد بن یعقوب (متوفی ۲۰۰/۸۱۵) هستند.

حقیقت تقریباً نیمی از این رساله‌ها، متعلق به دوران امام رضا هستند که نشان دهنده فعالیت جنجالی شدیدی در این زمان بر ضد غلات است. آن طور که در منابع آورده شده، حدود چند صد سال بعد از افزایش اولیه غلات، تاریخ‌های سه تن از نخستین نویسندگان ملل و نحل اسلامی، هشام‌بن‌الحکم (متوفی ۱۹۹/۸۱۴)، یونس‌بن‌عبدالرحمن (متوفی ۲۰۸/۸۲۳) و ابوعیسی‌وراق (متوفی کمی بعد از سال ۲۴۷/۸۶۱)، این دوره را به عنوان زمان آغاز تمایل به تقسیمات در شیعه متقدم، تأیید می‌کنند. این که آنها امامی به شمار می‌روند هم دال بر این مطلب است که آنان در آن مرحله، عمدتاً به فرق علاقه‌مند بودند. این بازنگری زمان‌پیشانه به مسأله *افراط*، با ارجاع به تاریخ نسبتاً دیر هنگام آثار ملل و نحل و رجال که حاوی ارجاعاتی به غلو هستند، مرتفع نمی‌گردد.

همه آثار *رد علی الغلات*، به امامیه منتسب هستند. در واقع امامیان، بیش از همه مشغول شناسایی و شماتت غلات بودند، چون غلات بیش از همه امامیان را تهدید می‌کردند. برای مثال، اسماعیلیه و زیدیه، اگرچه در بعضی جنبه‌های نظری شبیه امامیان نبودند، هیچ تهدیدی برای آنان به شمار نمی‌آمدند و بنابراین هیچ انتقادی از آنان نمی‌شد. مفسران بعدی *رجال*، از لقب *غلات* در بازنگری استفاده نمودند. آنها ناقلان روایاتی را شماتت می‌کردند که نسخه جدیدی از تئوری شیعی در زمینه امامت، شرع، دکترین و کلام را مطرح می‌ساختند. در بعضی موارد، این مسأله احتمالاً بدین معنا بوده که فرد غالی مورد نظر، اعتقاداتی راجع به ماهیت الهی امام و ادامه نبوت داشته و در نتیجه، آرای ناسازگار با عقاید نظری شیعه متأخر را تبلیغ کرده است. این طرح‌ریزی‌های اولیه، بعدها رد شدند؛ زیرا مدافع دیدگاهی بودند که مورد پسند گروهی منتخب بود. وقتی امامیه شروع به گسترش کرد و مستحکم شد، لازم بود که نظریه وحدت‌بخش آن، از هر چه برای پیروان فزاینده و نامتجانس آن، و به همان اندازه برای اکثریت اهل تسنن میانه‌رو، ناخوش‌ایند بود، پاک شود. امامیه و دیگر فرق شیعه در این روند تعدیل، سازش و مصالحه، از متغیرهای بسیاری از گروه‌ها و اقلیت‌ها پیروی کردند و بقا و گسترش خود را سبب شدند.

قطعاً غلات در آن زمان، به سبب عناصر ماورایی و اسرارآمیز موجود در مطالبی که نقل قول می‌کردند، این‌گونه قلمداد نمی‌شدند. برای مثال، با در نظر گرفتن روایاتی که راجع به امام جعفر صادق نقل می‌کنند، روشن است که انتقال این چنین اطلاعاتی، پدیده‌ای متداول در کوفه بوده و فقط به گروهی منحصر نیست که بعدها غلات نامیده شدند. این روایات، بیشتر به سبب جو عمومی فکری کوفه و گرایش شمار زیادی از ساکنان کوفه بوده است، نه به جهت نظریات گروه‌های متفرقه متفکران کژآیین. غلات اساساً تفاوتی با هم‌کیشان مسلمان خود نداشتند؛ آنها با همان ذهنیت‌ها فعالیت می‌کردند و علایقی مشابه دیگران داشتند.

روایاتی که مستقیماً الوهیت امام صادق را بیان نمی‌کنند و وی را به عنوان کسی که دارای قدرت‌های اعجاب‌آور است معرفی می‌کنند، در طول حیات ایشان در کوفه بسیار رواج داشت. همان‌طور که اشاره شد، اینها گاه با سند نهایی کسانی نقل می‌گشت که بعدها به غلو متهم شدند، اما اغلب *ثقه* محسوب شده و هیچ اهانتی به آنها نشده است. نمونه بارز این گونه احادیث که در ادامه آمده، از *کشف‌الغمه* اربیلی از علی بن ابی حمزه ثمالی (متوفی ۱۵۰/۷۶۷)، فردی کوفی نقل شده است که محدثان شیعه وی را *ثقه* می‌دانستند.^۱

بنده با امام صادق به سفر حج مشرف شدم. در میانه راه، زیر نخل خشکی نشستیم؛ لبانش با گفتن ذکری تکان می‌خورد که نمی‌توانستم بفهمم. سپس گفت: «ای نخل، ما را از آن‌چه خدا برای بندگانش فراهم کرده طعام ده». بعد نخل را دیدم که به سمت امام صادق خم شد و پر از خرما بود. امام صادق فرمود: «نزدیک آی، بسم‌الله گوی و بخور!» مقداری از آن خرما خوردم؛ شیرین‌ترین و بهترین خرماها بود. عربی که با ما بود گفت: «هرگز چنین سحر عظیمی ندیده‌ام»؛ امام صادق جواب داد: «ما وارثان پیامبرانیم؛ ساحر و غیب‌گو میان ما نیست، بلکه ما فقط دعا می‌کنیم و خداوند اجابت می‌کند. اگر بخواهی از خدا

۱. نویختی، فرق، ص ۸۳؛ کشی، معرفت، ص ۴۰۶.

می‌خواهم تو را سگ کند تا به خانه‌ات برگردی، وارد شوی و دم تکان دهی.» عرب نادان گفت: بله. سپس امام صادق به درگاه خدا دعا کرد و آن عرب بلافاصله سگ شد. امام صادق به من گفت: «دنبال او برو!» به سوی او رفتم. آن عرب وارد خانه‌اش شد و شروع به تکان دادن دمش برای خانواده و فرزندان‌اش کرد. بعد خانواده‌اش ترکه‌ای برداشته، او را بیرون کردند. من نزد امام صادق برگشتم و آنچه را واقع شده بود بازگو کردم. هم‌چنان که در این باره گفت‌گو می‌کردیم، سگ وارد شد و رو به امام صادق ایستاد و گریست. زوزه‌کشان و درخاک‌غلتان نزدیک شد. امام صادق به او رحم کرد و دعا نمود که دوباره همان عرب شود. امام صادق پرسید: «ای عرب، حال ایمان آوردی؟» آن عرب جواب داد: «آری، هزار بار».^۱

روایتی دیگر، زنده کردن شخصی پس از مرگ توسط امام صادق را بازگو می‌کند. این روایت^۲ را که جمیل بن درّاج نقل کرده که ناقل احادیث امام صادق بوده و ثقّه به حساب می‌آید،^۳ امام صادق از فردی به نام معلی بن خنیس که قاتل مولای خود بود، با استفاده از اسم اعظم خدا انتقام گرفت،^۴ تعدادی، از جمله ابومعزای کوفی که راوی امام احادیث صادق و ثقّه است، این روایت را نقل کرده‌اند.^۵ هم‌چنین، عبدالله بن سنان کوفی، توانایی امام صادق در درمان بیماری‌ها به وسیله دعا،^۶ را نقل کرده است. وی راوی احادیث امام صادق و ثقّه بود.^۷

۱. علی بن عیسی اربیلی، الغمه فی المعرفت الائمه (تبریز، ۱۳۸۱ هجری)، ص ۱۲-۱۱؛ تکرار در محمد باقر المجلسی، بحار الانوار (بیروت ۱۹۸۳) ج ۴۷؛ ص ۱۱-۱۰.
۲. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (نجف ۱۹۵۶)، ص ۳۶۵-۲.
۳. نجاشی، رجال، ص ۹۲.
۴. ابن شهر آشوب، مناقب، ص ۳۵۷؛ هم‌چنین نک: محمد بن یعقوب کلینی، الشافی فی شرح اصول کافی (نجف، بی تا)، ج سوم، ص ۱۸۲-۳ که در آنجا امام جعفر صادق راجع به اسامی داده شده به پیامبران، صحبت می‌کند.
۵. نجاشی، رجال، ص ۹۶.
۶. کلینی، شرح، ج ۷، ص ۱۳۶. هم‌چنین نک: ج ۷، ص ۱۳۸، برای نقل مشابه در مورد معاویه بن عمار کوفی (متوفی ۱۷۵/۷۹۱) که از ثقّه است، نک: (نجاشی، رجال، ص ۲۹۲).
۷. نجاشی، رجال، ص ۱۴۸.



تمایل شدید بعضی از گروه‌های خاص در کوفه به انتساب صفات خارق‌العاده به امام صادق، در چندین حدیث راجع به او، به نقل از محمدبن عبدالله (نفس زکیه) و پدرش عبدالله بن حسن، کاملاً نشان داده شده است. در مدینه، رابطه بین امام صادق و محمد این‌گونه نشان داده می‌شد که امام صادق با قیام او مخالف است؛ زیرا به نظرش قیام محمد، پس از به خلافت رسیدن عباسیان، شکست خواهد خورد.^۱ اما رفتار کوفیان در برابر موضع امام صادق در مورد محمد، از زاویه دیگری بیان می‌گردد. مورد ذیل نمونه بارز این‌گونه روایات است:

گروهی شنیده‌اند که وقتی از ابو عبدالله [یعنی امام صادق] در مورد محمد پرسیده‌اند، گفته: «من دو کتاب نزد خود دارم که در آنها اسامی هر پیامبر و پادشاهی که حکومت خواهد کرد وجود دارد؛ به خدا سوگند محمدبن عبدالله در هیچ یک از آن دو نیست.»^۲

در این‌جا مشخص است که شناخت کوفیان از امام صادق، تحت‌الشعاع ذهنیت آنها از پیش‌گویی‌های وی در مورد شکست نهایی محمد - که از مدینه شروع شد - قرار دارد و به جای این‌که پیش‌گویی صرف باشد، با ابعاد فوق‌طبیعی ترکیب شده است. هم‌چنین در مورد رابطه امام صادق و عبدالله بن حسن همین اتفاق افتاد. در روایات اهل مدینه درباره یکی از برخوردهای بین آنها، امام صادق فردی معرفی شده که دیدگاهی ملایم‌تر به قدرت سیاسی دارد، در حالی که عبدالله حق خود یا پسرش را برای خلافت ادعا می‌کند. اما در روایات کوفی، این قضیه به رقابت در امامت، با همه

۱. نک: روایات بر اساس مرجعیت مدینه؛ و به ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین (تهران ۱۹۷۰)، ص ۲۰۵، ۲۴۸ و ۲۵۵؛ هم‌چنین طبری، تاریخ، ج ۳/۱، ص ۲۵۴.
 ۲. مجلسی، بحار، ج ۴۷، ص ۲۷۲، به نقل از عمر بن اذینه (درباره او نک: کشی، معرفت، الحاقات، ص ۲۰۶)؛ برای ارجاع مشابه به کتاب علی، نک: مجلسی، بحار، ج ۳: ۲۷۲ به نقل از عنسه بن نجاد که از ثقة است. (راجع به او رجوع شود به نجاشی، رجال، ص ۲۱۳). در مورد معلی بن خنیس کوفی نک: نجاشی، رجال، ص ۲۹۶. برای روایات مشابه به نقل از کوفیان نک: مجلسی، بحار، ج ۴۷ ص ۲۷۰ و ۲۷۳؛ اربیلی، کشف الغمه، ص ۳۸۵؛ کلینی، شرح، ج ۳، ص ۲۰۳.

سمبل‌های وابسته به آن تبدیل می‌شود. روایت زیر نمونه‌ای بارز که عبدالرحمن بن کثیر، یکی از معاصران کوفی امام صادق، نقل کرده است.^۱

مردی وارد مدینه شد و سراغ امام را گرفت. آنها او را نزد عبدالله بن حسن فرستادند. سپس آن شخص از او چند سؤال کرد. پس او برفت و آنها او را نزد جعفر بن محمد فرستادند. پس او نزد امام رفت. وقتی حضرت جعفر به او نگاه کرد، فرمود: «تو به شهر ما آمدی و سراغ امام را گرفتی و گروهی از نوادگان حسن تو را ملاقات کردند و تو را نزد عبدالله بن حسن هدایت کردند. مدتی از او سؤال کردی و رفتی. اگر مایل باشی، به تو خواهم گفت که چه سؤالی کردی و پاسخش چه بود. سپس چندی از نوادگان امام حسین تو را ملاقات کرده، گفتند: اگر می‌خواهی جعفر بن محمد را ملاقات کنی، پس چنین کن.» آن مرد گفت: «شما درست می‌فرمایید؛ همین طور بوده است.» امام صادق به او فرمود: «نزد عبدالله بن حسن برگرد و از زره و عمامه پیامبر سؤال کن.» پس مرد نزد عبدالله رفت و از او پرسید. عبدالله زرهی برداشت و پوشید که خیلی بلند بود. او گفت: «پیغمبر این‌گونه آنرا می‌پوشید.» مرد نزد امام صادق برگشت و ماجرا را تعریف کرد. امام صادق پاسخ داد: «او راست نمی‌گوید!» پس انگشتی را درآورد و به زمین انداخت و زره و عمامه از آن خارج شد. ابو عبدالله آنرا پوشید که فقط تا نیمهٔ ران او می‌رسید. پس عمامه را گذاشت که برای او اندازه بود. سپس امام صادق آنرا به نگین انگشترش برگرداند و فرمود: «پیامبر این‌گونه آنرا می‌پوشید. این عمامه بر زمین کشیده نمی‌شد»^۲

اما با این‌که غلات شناخته شده، فرق اساسی با هم‌کیشان خود ندارند، شاید بتوان آنها را نمایندهٔ بنیادی‌ترین و شدیدترین جلوهٔ گرایش نظریه‌پردازی درون

۱. درباره عبدالرحمن نک: ابوجعفر محمد بن توسی، الفهرست، (نجف، بی‌تا)، ص ۲۳۲.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب، ص ۳۴۹، برای روایت مشابه نک: مجلسی، بحار، ج ۴۷، ص ۲۷۱ در مورد حماد بن عثمان کوفی (متوفی ۸۰۶/۱۹۱) که راوی حدیث امام صادق بوده است. نک: توسی، رجال، ص ۱۷۳؛ کشی، معرفت، ص ۱۰۱؛ اربیلی، کشف الغمه، ص ۳-۳۸۲ و کلینی، شرح، ج ۳، ص ۱۸۰ در مورد سعد بن سمان کوفی که راوی حدیث با مرجعیت امام صادق بوده و ثقه محسوب می‌شود. نک: نجاشی، رجال، ص ۱۲۹.

شیعه متقدم دانست. آنها نمونه بارز گروه‌ها و اشخاص ناهم‌گونند که آراءشان از ارادت افراطی آنها به امامان ناشی شده است. بعدها شیعیان و اهل تسنن متأخر، بسیاری از این آرا را نپذیرفتند و غلات را شماتت قرار کردند. دفاعیه‌پردازان شیعه، نقش تأملات آنان در گسترش نظریات شیعه را به شدت منکر شدند؛ آنها تمایل داشتند نشان دهند که عقیده آنان از منابعی شایسته‌تر و آبرومندانه‌تر، به‌خصوص از امام صادق، آمده است. با این حال اندیشه‌های غلات، نظریه‌ها و نظام‌های فکری ثابتی نبودند، بلکه با موقعیت‌های مختلف قابلیت تطبیق را داشتند و تأمین معانی مختلف، به نحوه تأکید و ترکیب آنها بستگی داشت. بنابراین، ممکن است که برخی مفاهیم مطرح شده توسط غلات، اثری ماندگار بر شیعه داشته و بر عقاید پذیرفته شده شیعه راه یافته باشد. اما فقدان تحقیق در این زمینه مشهود است.

غلات به‌طور ویژه، سعی داشتند تا امامت و ماهیت امام را تعریف کنند. داشتند. انتساب چیزی نزدیک به الوهیت و نبوت، تأییدی بود بر قداستی که در دیدگاه آنان به امام وجود داشت. شاید ارادت خاصی که غلات، و کسانی که پذیرای آراءشان بودند، به امام صادق داشتند، سبب شد تا توجهات به ایشان معطوف شود جای‌گاهش به عنوان رهبر امت در حال شکل‌گیری شیعه در کوفه، اثبات گردد. دیدگاه آنان در مورد امام صادق، در تضاد آشکار با برخی از معاصرانشان بود. آنان گرچه جای‌گاهی رفیع برای امام صادق قایل بودند، وی را دارای دانش خارق‌العاده یا عصمت نمی‌دانستند. نمونه‌هایی وجود دارد که برخی یاران امام صادق، معصومیت او را رد می‌کردند و مثال‌های بیشتری وجود دارد از این که یاران دیگر امامان، از غلات درباره دلایل مواضعشان راجع به مسائل شرعی خاص، سؤال می‌کردند.^۱

۱. برای مثال نک: توسی، الاستبصار فی ما اختلف فیہ من الاکبار (تهران، ۱۳۹۰ هجری)، ج اول؛ ص ۳-۶۲ جایی که زراره بن‌اعین از امام محمدباقر می‌پرسد که اطلاعاتش در مورد یک جنبه خاص از وضو را از کجا دریافت کرده است؛ کشی، معرفت، ص ۱۴۷، جایی که زراره، امام صادق را به

به طور کلی، در حالی که هر گونه رابطه جدی بین آرای غلات و نظریه‌های شیعه متأخر، جای بررسی دارد، ممکن است گفته شود مثالی که آنها مطرح می‌ساختند و جواب‌هایی که استفاده می‌کردند، در خلق یک بعد معنوی قوی مؤثر بود: یک دیدگاه رمزآلود و لحنی بسیار احساسی در درون شیعه که اساساً با لحن سیاسی دوران متقدم و آیین‌ها و هنجارهای شرعی بعدی تفاوت داشت.

قطعاً انتساب الوهیت و علم غیب به امام، موضعی دفاع ناشدنی بوده و دفاع از آن، طرد شیعه در حال شکل‌گیری، از جماعت مسلمان را باعث می‌شد و جذبۀ آن را شدیداً کاهش می‌داد. اما بعدها، با این‌که به امامان لقب خدا یا پیامبر داده نشد، نظریه تثبیت شده شیعه، امام را تجلی نور الهی، و به اذن الهی مصون از اشتباه (معصوم) می‌شناخت.^۱ این امر شاید نماینده پذیرش مستقیم دیدگاهی خاص در مورد ماهیت امام باشد، اما به شکلی تأیید می‌شد که برای اکثریت مسلمانان پذیرفتنی‌تر باشد.

نتیجۀ نظپردازی‌های غلات و دیگرانی که به این موضوعات علاقه‌مند بودند و با این حال از شماتت متأخران فرار می‌کردند، شاید در آن بخش‌های طولانی آثار شیعه و به‌خصوص مناقب آشکار می‌شود که در مورد صفات امام است؛ صفاتی که امام را از دیگر هم‌نوعان فانی‌اش متمایز می‌سازد. این بخش‌ها شامل «معجزات امام ابو عبدالله صادق»، اثر علی بن عیسی اربیلی؛ «در مورد علم او»، «درباره علم غیب»، «درباره فراتر رفتن او از آنچه معمول است (خارق العادات)» از ابن شهر آشوب، و کتاب اثبات [یعنی امام مشروع] (کتاب الحجج) اثر محمد بن یعقوب کلینی را شامل می‌شود. همه این فصل‌ها، شرح معجزات امام

قصور در فهم متهم می‌کند؛ کشتی، معرفت، ص ۱۵۸، جایی که زرازه می‌گوید، تصور می‌کند امام صادق از او عالم‌تر است.

۱. اگر چه برخی از متکلمان متأخر چون محمد بن قبا الراضی (قرن چهارم/پنجم)، که شخصیتی برجسته در جماعت شیعه است، قبول نکرده که امامان معصوم بودند و علم غیب داشتند (نک: حسین مدرسی طباطبایی، در آمدی بر فقه شیعه [لندن ۱۹۸۴]، ص ۲۷).

صادق، علم همه زبان‌ها، در اختیار داشتن طومارهای غیب‌گویی^۱ و سلاح‌های پیغمبر، بنیایی بخشیدن به نابینایان، برگرداندن مردگان به زندگی، علم اسماء اعظم خدا^۲ و مثال‌های بسیاری از دعا‌های گیرای او را ثبت کرده‌اند.

۱. خطابه ادعا می‌کردند که کتاب علم غیب دارند. یکی از شگفت‌آورترین مطالب این‌است که خطابه معتقدند که امام جعفر صادق، مجلدی را در اختیار آنان قرار داده که اطلاعاتی در مورد علم ظهور را می‌توان در آن یافت که دنبالش هستند. آنان این مجلد را جفر می‌نامند. آنها معتقدند، فقط کسی که از دیدگاه‌های آنان پیروی می‌کند، می‌تواند محتویات آن را بخواند. (بغدادی، فرق، ص ۷۱، ۷۰). مقریزی اطلاعات کمی ارائه می‌کند. در آن کتاب 'هر چیزی که راجع به علم غیب و تفسیر قرآن لازم است یافت می‌شود'. (مقریزی، خطاط، ج ۳؛ ص ۳۵۲). ابن خلدون بیانی جزئی‌تر در مورد این متن، آورده است (مقدمه، ج ۲؛ ۲۰۹-۱۰).
۲. ابوالخطاط ادعا می‌کرد که امام صادق، اسماء اعظم را به او آموخته (نوبختی، فرق، ص ۳۸؛ هم‌چنین سعدین‌عبدالله‌القمی، المقالات و الفرق، [تهران ۱۹۶۳]، ص ۵۱). المغیره بن سعید قبلاً با معرفی آن به عنوان بخش ضروری کیهان‌شناسی‌اش تأکید زیادی بر این مفهوم کرده است. وقتی خداوند خواست این جهان را خلق کند، مقدس‌ترین اسم خود را گفت (شهرستانی، فرق مسلمان، ص ۱۵۲). بعد از مرگ مغیره، پیروان او گفتند که او «هفده مرد را به زندگی بر می‌گرداند و به هر یک از آنها، یک حرف از اسم اعظم خدا را می‌دهد و آنها ارتش‌ها را قلع و قمع خواهند کرد و زمین را به ارث خواهند برد؛ بیان‌بن‌سمعان هم آن را می‌دانسته و به واسطه آن ادعا می‌کرده که می‌تواند ارتش‌ها را با آن قلع و قمع کند و می‌گفته اگر از سیاره زهره هم کمک بخواهد، او را اجابت می‌کند.» (بغدادی، فرق، ص ۴۷).